پیشخوان

گذری بر یک پژوهش تاریخی پیرامون زندگی و زمانه سیدحسن تقی‌زاده

روشنفکرِ تراز؟!

محمدرضا کائینی

بی‌تردید سیدحسن تقی‌زاده در عداد بحث انگیزترین روشنفکران دوران مشروطیت به شمار می‌رود. پایه‌گذاری پاره‌ای مناسبات و روابط -که سالیان طولانی تداوم یافت و تبدیل به رویه گردید- از علل این اهمیت قلمداد می‌شود. در باب زندگی و زمانه وی، آثاری متعدد به رشته تحریر درآمده که پژوهش مورد معرفی، یکی از آنهاست. «مؤسسه فرهنگی قدر ولایت» که این تحقیق را نشر داده است، در مقدمه آن به نکاتی اشاره کرده که ضرورت تولید این دست آثار را روشن‌تر می‌کند: «انقلاب ثابت کرد که آزادی غربی یعنی آزادی انسان‌ها در چارچوب تفکرات و قالب‌های ساخته غرب و اگر ملتی براساس باورهای خود و فرهنگ ملی خود بخواهد در جزئی‌ترین مسئله مثل نوع پوشش از خود حرکت و انتخاب داشته باشد اینجا آزادی مفهومی ندارد. حتی در غرب اجازه نمی‌دهند مردم تبعه خودشان براساس نوع باور مذهبی پوشش خود را انتخاب کنند! انقلاب ثابت کرد ادعاهای حقوق بشر، عدالت، توسعه و همزیستی و کلمات به ظاهر مقدسی اینچنین تنها در دایره منافع غرب پذیرفته می‌شوند. تازه اذهان بیدار شده است که غرب خود را مجاز می‌داند بر یافته‌ها و باورهای غیرانسانی خود تعصب بورزد آن هم تعصبی کورکورانه، اما ملل دیگر حق ندارند بر حقایق تاریخی و باورهای منبعث از وحی الهی پایبندی نشان دهند! تازه اذهان بیدار شده است که ادعاهای غرب برای حذف مرزبندی‌های فکری و عقیدتی نه برای ساختن جهانی آباد و برادر است بلکه برای حفظ فاصله‌ای است که بر اثر استعمار و استثمار بین آنان و دنیای توسعه‌نیافته ایجاد شده است و برای جلب منافع نامشروعی است که آنان را هر روز قوی‌تر و ثروتمندتر و کشورهای جهان سوم را روزبه‌روز ضعیف‌تر و فقیرتر می‌سازد.

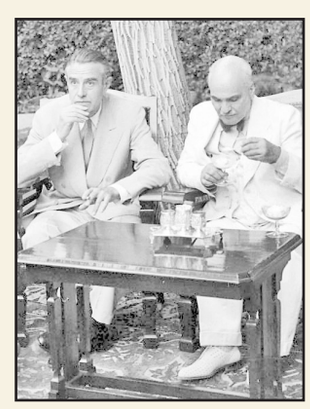

۱۳۳۰، سیدحسن تقی‌زاده در کنار آوارل هریمن وزیر خارجه وقت امریکا

پنجاه سال روشنفکران بر این کشور حکومت کردند و همه آبرو و حیثیت و باور و فرهنگ این ملت را به پای جهان‌وطنی فراماسون بین‌المللی و صهیونیست‌های جهانخوار قربانی نمودند ولی از آن وعده‌ها خبری نشد و جز وابستگی تمام و کمال در تمامی زمینه‌ها به غرب، سوغاتی برای این مردم نیاوردند. در سایر کشورهای مسلمان وضعیت از همین قرار است. بنابراین بی‌اعتقادی به حفظ مرزهای فرهنگی و باورهای اعتقادی از شاخص‌های تفکر و عملکرد روشنفکران است. در مسیر زندگی روشنفکران همواره شاهد بی‌پروایی در شهوات و عیش و نوش دنیایی و هتک حریم احکام دین و بهره‌جویی شخصی از منافع و ثروت‌های ملت هستیم. مشاهده می‌کنیم که در جریان واگذاری امتیازات و عقد قراردادهای خائنانه به بیگانگان، رشوه‌گیری از سوی روشنفکران امری عادی است، ارتباط خارج از مرزهای عقیدتی با بیگانگان که به خصوص در زندگی سیدحسن تقی‌زاده یک وجه شاخص به خود می‌گیرد از ویژگی‌های آنان شمرده می‌شود. سیدحسن تقی‌زاده در ارتباط با افراد هرگز پایبند احکام الهی و تقوا نبود، با بهایی می‌نشست و می‌خورد و زندگی می‌کرد، با روگردانندگان از دین و ملحدان همنشینی می‌کرد و با آنها که هیچ مرزی برای انسان نمی‌شناختند مصاحبت می‌کرد و این هتک حریم واجبات و محرمات الهی در سایه تسامح و تساهل القایی غرب امکان می‌یافت.

حضرت امام خمینی(قدس‌سره) که احیاگر حضور دین و تفکر دینی در تمامی عرصه‌های بشری است نشان دادند که انسان مسلمان و پایبند به تمامی احکام الهی حتی در جزئیاتی مانند مستحبات و مکروهات می‌تواند در جهان متمدن و پیشرفته از لحاظ علمی و تکنیکی و مرفه از لحاظ ابزارها و امکانات زندگی، قوی‌ترین و کارآمدترین و منطبق‌ترین نظام‌ها را با نیازهای پیچیده زمان ایجاد کند و با تقدس باورهای دینی و ارزش‌های الهی، جامعه‌ای با تقوی، پاک، متعالی و در عین حال پیشرفته، عالم، متفق و یکپارچه و منسجم و عادلانه به‌وجود آورد که با تمام دنیا برخورد مکتبی داشته باشد.»

سیدحسن تقی‌زاده همراه با همسر فرنگی خویش در حال ورود به سینما مولن روژ

جامعه شیعه مذهب ایران، به دلیل اعتقاد عمیق به دین اسلام و مذهب شیعه، به هیچ وجه حاضر نبودند از سنت‌های دینی خود دست بکشند. تلاشی که برای رویارویی با این سنت‌ها از سوی روشنفکران به اجرا گذاشته شد، نهایتاً به شکست انجامید. با توجه به شکست در عرصه فرهنگی، این گروه تنها راه‌حلی که برای رفع موانع از سر راه تجدد ایران می‌دیدند، توسل به زور بود و معتقد بودند حتی با محروم کردن مردم از آزادی هم که شده، باید نهادهای جدید را وارد ایران کرد!

نسخه پیچی‌های التهاب‌آور تقی‌زاده برای جنبش عدالتخانه ایران

مشروطه‌خواه خشونت‌طلب آزادی‌خواه!

احمدرضا صدری

سالروز انقلاب مشروطیت ایران، موسمی نیک برای شناخت یکی از موج سواران شاخص آن است. به شهادت اسناد، سیدحسن تقی‌زاده در عداد چهره‌هایی است که در خارج کردن جنبش عدالتخانه ایران از مدار اصلی خویش، نقشی شاخص داشته است. مقالی که پیش‌روی دارید، کوشیده است تا با استناد به پاره‌ای تحلیل‌ها در شفافیت این چهره بکوشد. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

چشم مردم به جزیره بریتانیای کبیر دوخته!

خاستگاه‌های فکری سیدحسن تقی‌زاده، از مدخل‌های شاخص به شناخت ایده و آرمان اوست. خوشبختانه او خود، در این باره به پنهانکاری دست نزده و در خاطرات خویش، آدرس‌هایی روشن داده است. وحید بهرامی پژوهشگر تاریخ معاصر در این باره می‌نویسد: «سیدحسن تقی‌زاده در ۱۲۵۷ شمسی در تبریز متولد شد و ابتدا تحصیلات خود را با دروس مذهبی آغاز کرد. سپس در اوایل جوانی تقی‌زاده با اندیشه‌های روشنفکران شبه مدرن آن زمان همچون میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، طالبوف و روزنامه‌های فارسی زبان خارج از کشور همچون اختر، ثریا، حبل‌المتین و حکمت که به تبریز می‌رسید، آشنا شد و در همان راستا به شدت علاقه‌مند به اندیشه‌های سیاسی اروپا، مشروطه‌خواهی و افکار تجددطلبی شد. بدین منظور او برای آشنایی بیشتر با نهضت‌های جدید، ابتدا به قفقاز و ترکیه سفرهایی کرد و سپس در بیروت به خواندن فرانسه و انگلیسی پرداخت. بدین ترتیب تقی‌زاده در آنجا با ظاهر اندیشه‌های مدرنیسم و تجددخواهی به خوبی آشنا شد و در ادامه به تبریز بازگشت و به همراه محمدعلی‌خان تربیت با سازماندهی عده‌ای از آزادی‌خواهان و تجددطلبان دیگر به انتشار مجله «گنجینه فنون» پرداختند که اصحاب این نشریه تماماً تحت تأثیر جنبش‌های انقلابی و آزادی‌خواهانه قفقاز و امپراتوری عثمانی و غرب بودند. پس از مدتی با شدت یافتن نهضت مشروطه، تقی‌زاده که دلباخته تفکرات آزادی‌خواهانه و تجددطلبانه غرب شده بود، به صف مشروطه‌خواهان غربگرا پیوست. این گروه از مشروطه‌خواهان بر خلاف مشروطه‌خواهان مذهبی، خواستار حکومتی در چارچوب فرهنگ غرب بودند، حکومتی که در قانون اساسی و همچنین شورای ملی و... غرب را الگوی خود قرار داده باشد. در واقع این گروه از روشنفکران غربگرا شبه مدرن به رهبری تقی‌زاده، مشروطه را همان‌گونه می‌خواستند که در غرب رواج داشت و نه هماهنگ با فرهنگی شرقی و اسلامی که در ایران رواج داشت. به عنوان مثال تقی‌زاده در یکی از سخنرانی‌هایش در مجلس می‌گوید: مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا به زحمات چندین ساله اختراع کردند و چون هر چیز اختراعی را بخواهیم از مآخذش برداریم، باید با تمام جزئیات و آلات آن برداریم، اگر ما ساعت را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم ولکن یکی از چرخ‌های آن را نگذاریم، کار نخواهد کرد... بدین ترتیب تقی‌زاده به عنوان یکی از روشنفکران شبه مدرن دوران مشروطیت، به هیچ روی به فرهنگ و باورهای دینی ایران توجه نداشت و تلاش داشت تا قانون اساسی کشورهای غربی را عیناً الگوی خود قرار دهد. این اعتقاد به تقلید در تدوین قوانین مجلس و دلباختگی به غرب به حدی بود که پس از شروع استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس، تقی‌زاده برخلاف حرف‌های خودش که مردم و نمایندگان را به مقاومت و دفاع تشویق می‌کرد، به سفارت بریتانیا پناه برد و در نامه‌ای به آن سفارت پس از ستایش‌های فراوان از تمدن انگلیس، یادآور شد: مشروطیت فرزند روحانی انگلستان است... چشم مردم به جزیره بریتانیای کبیر دوخته و به یاد آن مهربانی‌های سابق منتظر آن ملت نجیب و آن دولت لیبرال هستند... این جملات خود نشان خودکوچک‌بینی و دلباختگی و علاقه شبه‌روشنفکران به غرب و تمدن آن می‌باشد که تقی‌زاده تنها نمونه و نمادی کوچک از افکار آنهاست.»

جریان دینی مشروطیت و تقی‌زاده ۲رویکرد متفاوت!

منظر جریان دینی نهضت مشروطیت به سیدحسن تقی‌زاده، از عبرت‌آموزترین فصول حیات اوست. سوگمندانه باید اذعان کرد بخش‌هایی از این جریان، دیر به ماهیت تقی‌زاده پی برد و همین امر، موجب آسیب‌ها و خسارت‌های بزرگ شد. دکتر موسی فقیه حقانی در این باره معتقد است: «در خصوص رابطه جریان دینی مشروطیت با سیدحسن تقی‌زاده، دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه به نظر آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری نزدیک است. شیخ به رفتارهای تقی‌زاده بدبین بود و با این جریان مرزبندی دقیق داشت، اما جریان دینی دیگر مانند آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی به تقی‌زاده بدبین نبودند، بلکه خوشبین هم بودند حتی مراجع نجف نیز به واسطه گزارش‌هایی که توسط اشخاصی مانند آیت‌الله بهبهانی به آنان می‌رسید، نسبت به افرادی مانند تقی‌زاده خوشبین بودند. البته جریان تحول‌خواهِ غربگرا در بیت آخوند خراسانی به وسیله شخص مرموزی مانند اسدالله خراقانی نفوذ داشتند. البته این خوشبینی، نشان‌دهنده خوشبینی جریان دینی به جریانی است که تحول‌خواهی را ملاک خود قرار داده است. تقی‌زاده وابسته به جریانی است که از یک طرف بر این اعتقاد است که کشورهای اسلامی باید غربی شوند و معتقد بود برای غربی شدن باید درگیری دامنه‌داری با فرهنگ اصیل ایرانی-اسلامی داشته باشند. سیدعبدالله بهبهانی با تقی‌زاده مراوده داشت و اینگونه نبود که در دو جبهه متفاوت باشند، البته نسبت به برخی رفتارهای تقی‌زاده انتقاد داشت، اما در نهایت سعی می‌کرد تقی‌زاده را حفظ کند. حتی حکم تفسیق سیاسی مراجع نجف مانند آخوند خراسانی و ملاعبدالله مازندرانی را- که به تکفیر تقی‌زاده تبدیل شد- مدتی نزد خود نگه داشت و افشا نکرد و هنوز باور داشت که شکاف عمیق نشده است و می‌تواند تقی‌زاده را مدیریت کند. می‌توان ادعا کرد که تقی‌زاده مدیون سیدعبدالله بهبهانی است و خودش بعدها در اظهاراتی، بر این امر اذعان دارد. سیدحسن تقی‌زاده شخصاً در ترور آیت‌الله بهبهانی دست نداشته است، اما بعید می‌دانم که از آن اطلاع هم نداشته باشد. برای اینکه تقی‌زاده آدمی سیاسی بود و حزب تقی‌زاده هم در به شهادت رساندن آیت‌الله بهبهانی نقش داشت. این مسئله کوچکی نیست. معمولاً درباره آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی، برخی منابع می‌گویند بهبهانی قدرت‌طلب بوده است و مشروطه‌خواهان رفتار او را نمی‌پسندیدند و او را به شهادت رساندند، اما بحث فراتر از این دلیل‌هاست. مرجعیت شیعه در نجف نسبت به جریان مشروطه‌خواهی دچار تردید شدند و این تردید به اوج خود رسید و قتل بهبهانی را باید بخشی از این فرآیند ارزیابی کرد. در تفسیق نامه سیاسی‌ای که مراجع نجف علیه تقی‌زاده نوشته بودند، یک شعر عربی به این مضمون نوشته شده بود: ما چه امیدها به تقی‌زاده داشتیم، اما نهایتًا چه شد؟! در آن نامه از تقی‌زاده به عنوان یک بیماری لاعلاج یاد می‌کنند که جز با قطع عضو درست نمی‌شود! تفسیق سیاسی سیدحسن تقی‌زاده، یک سال بعد از شهادت شیخ فضل‌الله نوری و تندروی‌های افرادی مانند وی صورت گرفت و علمای نجف نسبت به این افراد کاملاً رویگردان شدند. تندروها پروا و ملاحظاتی که تا قبل از فتح تهران داشتند، کنار گذاشتند و خواسته‌های قلبی خود را علنی‌تر کردند! آنها از اسلام به عنوان شریعت کهنه محمدی یاد و علما را تحریک می‌کردند! از طرف دیگر آیت‌الله بهبهانی مأموریت مهمی داشت مبنی بر اینکه اصل دوم قانون اساسی را که همان نظارت علما بر قوانین مجلس است اجرایی کند. به همین دلیل خیلی حساب‌شده سراغ آیت‌الله بهبهانی رفتند. شواهدی وجود ندارد که سیدحسن تقی‌زاده شخصاً در ترور بهبهانی دست داشته باشد، اما وی با حذف جریان دینی کاملاً موافق بود و در رأس جریانی قرار داشت که نمی‌خواست به تعبیر امروزی، مردم‌سالاری دینی در کشور اجرا شود. تعریف تقی‌زاده از مشروطه کاملاً غربی بود و او طبعاً نمی‌خواست جریان مقابلش رشد کند.»

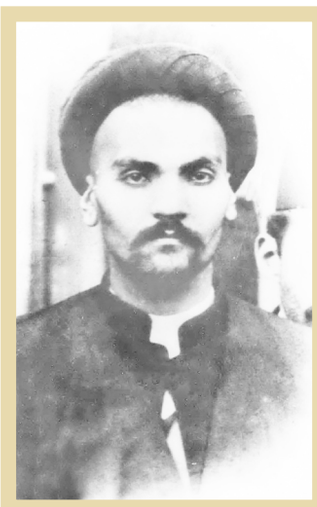

سیدحسن تقی‌زاده در دوران مشروطیت

تقی‌زاده اگر چه در خاطرات خویش اعترافی گذرا به تندروی‌های خود در دوران مشروطه دارد، اما آنان که در کهنسالی او را از نزدیک دیده و مسموعات و مشهودات خویش در این باره را به تاریخ سپرده‌اند، بیش از اعتراف پیش گفته از غبن و ملالت وی گفته‌اند. در واقع تقی‌زاده هرچه به پیش آمد و نتیجه کرده خود و امثال خود را در دوران سلطنت رضاخان دید، بیشتر به عوارض رادیکالیسم نظری و عملی خویش در گذشته واقف شد

تجددخواهی در سایه چماق!

نسخه‌پیچی‌های سیاسی تقی‌زاده و فراز و فرودهای آن در زمره خواندنی‌ترین فصول حیات اوست. او در عداد مشروطه‌خواهانی است که دم از آزادی و قانون می‌زدند، اما در عمل جز ترویج خشونت در چنته نداشتند. او چه در دوران تندروی در مشروطه اول و دوم و چه در مقطعی که در عداد یکی از حامیان رضاخان ظاهر شد، عملاً فرآورده‌ای جز دامن زدن به التهاب و خشونت نداشت. سیده لیلا موسوی محقق تاریخ معاصر، این بخش از رفتار تقی‌زاده را به شرح ذیل تحلیل کرده است: «سیدحسن تقی‌زاده را شاید بتوان سیاستمداری نامید که فارغ از تغییرات سیاسی، همواره خود را در متن سیاست و در کنار صاحبان قدرت نگه داشت. فردی که نامش با سه برهه حساس تاریخ ایران یعنی انقلاب مشروطه، سلطنت رضاشاه و دوران پهلوی دوم گره خورده و به ویژه در دوران انقلاب مشروطه و حکومت ۱۶ساله رضاشاه حضوری فعال در عرصه سیاسی داشته است. تقی‌زاده در واقع فردی تربیت شده در سنت فکری روشنفکرانی همچون میرزا ملکم خان بود تا جایی که در کتاب خاطراتش اشاره می‌کند: ... خواندن کتب طالبوف و آنچه نظیر آنها به دست می‌آمد و مخصوصاً نوشته‌جات میرزا ملکم خان که از هر چیز بیشتر این یکی در من تأثیر عظیم نمود. باید بگویم از اوایل مایه اطلاعات و فهم سیاسی من صدی هشتادش از میرزا ملکم خان بود. از همه جا کتاب‌های او را پیدا کرده و می‌خواندم. در مسیر زندگی سیاسی من تأثیر عمده‌ای کرد. شاید خیلی اشخاص دیگر هم تحت تأثیر حرف‌های او قرار گرفتند... تأثیرپذیری از ملکم خان به عنوان یکی از چهره‌های سرشناس روشنفکری سکولار، از او نیز در نهایت روشنفکری غیرمذهبی ساخت. ملکم‌خان که اعتقادی راسخ به افکار فراماسونی داشت، فراموشخانه را به سبک لژهای فراماسونی در ایران ایجاد کرد تا ترویج‌گر افکار و اندیشه‌های غرب در ایران باشد. تقی‌زاده نیز متأثر از همین افکار، ایده سر تا پا غربی شدن ملکم خان را باور داشت و علاوه بر این با الهام گرفتن از اندیشه‌های غربی، در سال‌های بعد از انقلاب مشروطه برای پیشبرد و اجرای افکار و برنامه‌های غربی‌سازی در جامعه ایرانی همچون دیگر روشنفکران سکولار، در جهت برقراری حکومت مقتدر مرکزی تلاش کرد. انقلاب مشروطه و پایان استبداد قاجار، هرچند نقطه عطفی در تاریخ ایران معاصر به شمار می‌رود، اما رویدادهای بعد از مشروطه و به ویژه بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در آن سال‌ها باعث شد تا گروهی از روشنفکران ایرانی به این نتیجه برسند که برای ادامه راه تجدد در ایران همچون اروپا باید حکومتی متمرکز و قوی شکل بگیرد تا بتواند موانع تجدد را به ضرب قدرت دولت از میان بردارد. به این ترتیب از جمله مواردی که بعد از مشروطه و کنار رفتن جریانات دینی و حضور سکولارهای سیاسی و فرهنگی در ایران تا چند دهه بعد و حتی تا آخر روزگار رضاخان آشکارا به چشم می‌خورد، اتحادی است که بین روشنفکران سکولار با رضاخان به وجود آمد. به نظر می‌رسد این اتحاد مولود طبیعی و قهری این نکته در جامعه ایران باشد که جامعه شیعه مذهب ایران، به دلیل اعتقاد عمیق به دین اسلام و مذهب شیعه، به هیچ وجه حاضر نبودند از سنت‌های دینی خود دست بکشند. تلاشی که برای رویارویی با این سنت‌ها از سوی روشنفکران به اجرا گذاشته شد، نهایتاً به شکست انجامید. با توجه به شکست در عرصه فرهنگی، این گروه تنها راه‌حلی که برای رفع موانع از سر راه تجدد ایران می‌دیدند، توسل به زور بود و معتقد بودند حتی با محروم کردن مردم از آزادی هم که شده، باید نهادهای جدید را وارد ایران کرد. به جای پرداختن به خردورزی و گشودن باب گفت‌وگو و تفاهم، این گروه از حکومت مطلقه و دیکتاتوری حمایت می‌کردند و در این زمینه به شدت متأثر از اوضاع اروپای دوران جنگ اول جهانی بودند.

روشنفکران بسیاری در این دوره، با انتشار روزنامه‌ها و مجلات مختلف در داخل و خارج از کشور، به دنبال ترویج و اشاعه اندیشه‌های خود بودند. یکی از مهم‌ترین این روشنفکران، سیدحسن تقی‌زاده از گردانندگان روزنامه «کاوه» بود که در زمره گردانندگان کمیته ملی ایران هم به حساب می‌آمد. گردانندگان این روزنامه معتقد بودند دستاوردهای تمدن جدید غرب را باید کاملاً اخذ کرد و در ایران رواج داد. ایشان می‌گفتند گزینش از تمدن غرب غیرممکن است و راه به جایی نخواهد برد! برای تداوم این مسیر تقی‌زاده و همراهانش، به جای تکیه بر آرمان‌های مشروطه همچون آزادی و مشارکت مردم، بر سیاست شکل‌دهی دولت مطلقه و کاربرد مشت آهنین تأکید کردند! آنها دریافته بودند با به کارگیری حکومت مقتدر مرکزی، برنامه‌های غربی‌سازی در حوزه‌های مختلف از جمله جدایی دین از سیاست، مسئله پوشش و حجاب، پذیرش بی‌چون و چرای تمدن غرب و فاصله گرفتن از اصول و ارزش‌های فرهنگ و تمدن ایرانی و... با سهولت و سرعت بیشتری به انجام خواهد رسید. تقی‌زاده و نزدیکان فکری او در حالی که ادعای روشنفکری داشتند با دست خود در همراهی با قدرت‌های بین‌المللی به ویژه انگلستان، مشروطه، این دستاورد بزرگ تاریخ ایران را زیرپا گذاشتند و رأی به تشکیل حکومتی دادند که گمان می‌کردند می‌تواند به زور تحکم، از ایران جامعه‌ای مدرن و غربی بسازند. حکومتی که ریشه فکری آن به ایده‌ای به نام «دیکتاتوری منور» برمی‌گشت.»

پایان یک شهر آشوب!

تقی‌زاده در واپسین فصل از حیات خویش، به نوعی تجدیدنظر در پیشینه فکری و سیاسی خویش پرداخت. علائم این امر را می‌توان در تاریخ یافت. محمدرضا کائینی محقق تاریخ معاصر در این‌باره چنین آورده است: «مایلم به نکته‌ای مهم اشاره کنم که در بازخوانی تقی‌زاده کمتر مورد اشارت قرار می‌گیرد و آن نیز تائب شدن وی در فصل پایانی حیات است! تقی‌زاده اگر چه در خاطرات خویش -که زندگی طوفانی نام گرفته- اعترافی گذرا به تندروی‌های خود در دوران مشروطه به ویژه مشروطه اول دارد، اما آنان که در کهنسالی او را از نزدیک دیده و مسموعات و مشهودات خویش در این باره را به تاریخ سپرده‌اند، بیش از اعتراف پیش گفته از غبن و ملالت وی گفته‌اند. در واقع تقی‌زاده هرچه به پیش آمد و نتیجه کرده خود و امثال خود را در دوران سلطنت رضاخان دید و البته به سنین پیری رسید، بیشتر به عوارض رادیکالیسم نظری و عملی خویش در گذشته واقف شد. شاید برای او، رفتن رضاخان فرصتی بود که اظهارنظرهایی از این دست را به تدریج بروز دهد: ما در تمدید قرارداد نفتی در دوران دیکتاتوری، تنها آلت فعل بودیم و اراده اصلی در جای دیگری شکل می‌گرفت و... الخ. با مزه این است که سید پس از آن نطق، در افواه به آلت فعل معروف شد! شاید سرنوشت تقی‌زاده، فرجام نسبتاً محتوم تمامی آنان باشد که در جوانی با دین و سنن ملی این دیار نسبتی داشته‌اند و سپس در شیفتگی به غرب بدان پشت پا زده‌اند و در سالیان پایانی حیات، ره به تجدید نظر و پشیمانی از تمام یا بخشی از کرده خود برده‌اند. تقی‌زاده در سالیان پایانی حیات، بیشتر زینت المجالس بود و دارای احترامی ظاهری به دلیل پیشینه خود در دوره مشروطیت. او در همین مقطع به مجتبی مینوی گفته بود: اگر ما در آن هنگام که محمدعلی شاه آماده پذیرش خواسته‌های ما بود، لجبازی و یکدندگی نمی‌کردیم و عزل او را نمی‌خواستیم، امروز گرفتار این وضعیت نبودیم!»

کائینی در نوشتاری دیگر، به بازخوانی روایت و داوری امیر اسدالله علم در باره تقی‌زاده پرداخته است: «تقی‌زاده در مشروطه اول و دوم جای پایی محکم داشت، همراه با تأثیرات فراوان. در عهد پهلوی اول به طور نسبی فعال و در دوره پهلوی دوم نیز بیشتر زینت المجالس به شمار می‌رفت! هم تقی‌زاده و هم امیر اسدالله علم، از برکشیدگان و دست‌نشاندگان شاخص دولت انگلستان در ایران به شمار می‌رفتند.

با این همه داستان هنگامی جذاب می‌شود که یکی از این دو، به صرافت لو دادن دیگری می‌افتد! از این بابت که دو نفر «هوو» چشم دیدن یکدیگر را ندارند، علم در یادداشت مورخه ۱۳۴۸/۱۱/۵ پس از اعلام خبر مرگ تقی‌زاده، در دفتر خاطرات خویش چنین نگاشته است: حسن تقی‌زاده رئیس اسبق مجلس سنا هم فوت شد. تقی‌زاده از مشروطه‌خواهان صدر مشروطیت بود. مدتی هم در دستگاه رضاشاه کار کرد. بی‌اندازه خبیث و بدطینت و نوکر حلقه به گوش انگلستان و یکی از سرحلقه‌های فراماسون ایران بود. بعد از آنکه رضاشاه فقید از ایران رفت، تقی‌زاده که مدتی مغضوب شاه بود، مجدداً به صحنه سیاست وارد و وکیل مجلس شد.

روزی در مجلس به قرارداد نفت که در زمان رضاشاه تجدید شده بود، به وسیله دکتر مصدق حمله شد (تقی‌زاده در آن زمان وزیر مالیه رضاشاه بود) این مرد به جای آنکه به پا خیزد و مردانه از رضاشاه دفاع کند، بلند شد و گفت: من تقصیر نداشتم، زیرا آلت فعل بودم! در آن تاریخ دیکتاتوری من چه می‌توانستم بکنم؟... تو پدرسگ اگر می‌دانستی قرارداد بد است و اسیر چنگ دیکتاتور (به قول خودت هستی) چرا در دستگاه دیکتاتور خوش خدمتی می‌کردی؟ من از آن تاریخ از این مرد نفرت داشتم و هر کجا با هم برخورد می‌کردیم، غیر دوستانه بود. تا وقتی او رئیس مجلس سنا و من وزیر کشور شدم. برای من مشکلات زیادی فراهم کرد که جای بحث اینجا نیست...»